۱۲. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۱۰/۱۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۱۳ دی ماه ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- اطوار شهرت قرائات در دوره‌های مختلف
- نمود تعدد قرائات منزله در روایات ذیل آیه«سأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ»
- لزوم تدریس کتاب شاطبیه و علم رسم المصحف در حوزه
- تفاوت رفتار قراء مدنی و اندلسی با قراء عراقی در رابطه با احتجاج بر قرائات
- وجود خطی دیگر غیر از خط مصحف عثمان در همان زمان کتابت مصحف
- التزام رعایت رسم المصحف عثمانی در مغرب عالم اسلام
- شواهد وجود دو خط در زمان عثمان و در نظریه ضعف خط عثمانی
- تحمل قرائات مختلفه، علت انتخاب خط مصحف عثمان
  - تحمل قرائات مختلفه، علت انتخاب خط مصحف عثمان
  - شاهد اول: «سلام علی آل یاسین»
  - شاهد دوم: «اهدنا الصراط المستقیم»
  - شاهد سوم: «رحمت الله» و «بقیت الله»
- مواظبت بر رسم المصحف در مغاربه و عدم پایبندی به آن در مشارقه
- فوائد رسم المصحف عثمانی در کتاب « پژوهشی در رسم المصحف»
- رسم کلمه « موسی »
- قول اهل سنت در تفاوت مصحف ابوبکر و عمر با مصحف عثمان
- تأثیر رسم المصحف در اقراء قرائات مختلفه توسط نافع
- تراث عظیم در قرائات ورای سبع و عشر
- عدم تبعیت قرآن از قواعد کتابت عربی
- رسم المصحف و علم اعداد

پیشگفتار (خلاصه)

اطوار شهرت قرائات در دوره‌های مختلف

> و الشهید الثانی أجاب عما أشکل علی الرازی کما سمعت بأنه لیس المراد بالتواتر هنا أن کل ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غیرهم کما حققه جماعة من أهل هذا الشأن انتهی و قال سبطه بعد نقل هذا عنه هذا مشکل جدا لکن «لکون ظ» المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان انتهی (قلت) و کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أن الکل نزل به جبرئیل إلی آخره فلیلحظ ذلک علی أنه ذکر الکلامین فی کتاب واحد و هو المقاصد العلیة و الجمع بینهما ممکن[۱]

روی حدسیاتی که در فضای مباحثه قوی می‌شود، عرض کردم «والشهید الثانی اجاب» تا «فلیحظ ذلک» و «والجمع بینهما ممکن»، طرح اصل مطلبش در حدائق بود. یعنی «اجاب» برای ایشان نیست. ایشان «اجاب» را نمی‌گوید. بلکه صاحب حدائق «اجاب» را فرموده‌اند. اما طوری که برداشت صاحب حدائق بوده ایشان حرف را می‌آورند و بعد می‌گویند اینکه در یک کتاب است! بعد می‌گویند «و الجمع بینهما ممکن». اما نمی‌گویند که چطور ممکن است.

گویا این بخش از آن اشاره به این است که حل ممکن است و تناقض نیست و حرف صاحب حدائق سر نمی‌رسد. همین اندازه فرمودند. خب همین اندازه هم خوب است. عرض کرده بودم که در جلسه بعدی حدائق را مرور کنیم تا ببینیم ایشان این بخش را چطور برگذار کرده‌اند. قبل از آن نکاتی را که تازگی برخورد کرده‌ام را به اندازه چند لحظه خدمتتان می‌گویم.

یکی برای مرحوم مجلسی اول رضوان‌الله‌علیه در لوامع صاحب قرانی، جلد چهارم، صفحه ۶۵ است. ایشان در بحبوحه حکومت صفویه در ایران بودند. ظاهراً آن دفعه گفتم که وفاتشان در ۱۰۷۰ بوده. در مهمترین ایام آن زمان بوده‌اند. ایشان در لوامع می‌فرمایند:

> و اولی آنست که از چهارده روایت تعدّی نکنند و جمعی از اصحاب ترجیح قرائت بکر کرده‌اند و جمعی حفص را اختیار نموده‌اند[۲]

قراء سبعه چهارده راوی دارند. همانطور که می‌گوید «قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت». ایشان می‌فرمایند: «**اولی آن است که از چهارده روایت تعدی نکنند**». منظور من بعدی است: «**و جمعی از اصحاب**»؛ یعنی امامیه،«**ترجیح قرائت بکر کرده‌اند**»؛ یعنی قرائت ابوبکر شعبة بن عیاش که یکی از رواة از عاصم است.«**و جمعی حفص را اختیار نموده‌اند**». این فرمایش

مجلسی اول است که بازتاب فضای زمان صفویه است. لذا اینکه گفته می‌شود قرائت حفص همیشه بوده، درست نیست.

این عبارت روشنی از مجلسی اول است که می‌گویند اصحاب ما به این صورت اختیار کرده‌اند. البته از نظر فنی اختیاری که ایشان می‌گویند خیلی متأخر است. چرا؟ چون شیخ الطائفه و مرحوم طبرسی تصریح کردند که اجماع امامیه بر این است که حرف واحد است و به‌دنبال آن فرمودند «کره‌وا تجرید القرائه». امامیه کاری نکردند که یک قرائت را جلو بیاندازند و بگویند این قرائت امامیه است. به خلاف اهل‌سنت. اهل‌سنت این کارها را می‌کردند.

مثلاً مالکیه از روز اول میخش را کوبیده بودند. چون مالک فقیه مدینه و معاصر نافع بود، البته ابن حنبل هم دارد که قرائت نافع را گفت. مالکی ها الآن هم به‌خاطر مالکی بودنشان بر مصحف ورش محافظت تام دارند. ورش از نافع. ای قالون از نافع. در غرب آفریقا کاملاً مواظبت دارند. عرض کردم کسی که خودش رفته بود، گفت در فرودگاه الجزائر کیف من را تفحص کردند؛ اگر قرآن حفص را ببینند ضبط می‌کنند. می‌گویند ورود مصحف حفص به الجزائر ممنوع است. من هم لیک قانونش را هم در فدکیه گذاشته‌ام. قانون مجلس آنها بود. بعد از پنج-شش سال درگیری و رفت‌وبرگشت، در نهایت قانون تصویب کردند. مصحف رسمی الجزائر، مغرب مصحف ورش است. یعنی قرائت نافع. چرا؟ چون مالکی هستند. مذهب آنها دخالت می‌کند.

اما شیخ الطائفه فرمودند فقهاء بزرگ شیعه از روز اول از زمان معصومین تا به حال «کره‌وا تجرید القرائه». گفتند چرا یکی از اینها باشد؟! نافع، ابن مسعود، عاصم و ... . اسم‌هایی که می‌آید نه. بلکه «اقرئوا کما یقرأ الناس». تعبیر شیخ الطائفه «الجائز» بود. «ان القرائة الجائزة»؛ جایزی که متعارف بین قراء است. خب پس این یکی است.

البته قبلاً گفته بودم؛ مرحوم ملافتح الله کاشانی که در سال 988 وفات کردند، ایشان در تفسیر منهج الصادقین از هر دو اسم می‌برند و می‌گویند عاصم دو راوی دارد؛ ابوبکر و حفص.

> دوم حفص بن مغيره اسدى بزاز كوفيست و كنيه او ابو عمرو است و او رجحان دارد بر ابو بكر در اتفاق قراءة و ضبط آن وفاتش هم در كوفه بوده است[3]

می‌گویند او –حفص- بر ابوبکر رجحان دارد، در اتقان قرائت و ضبط آن. البته ظاهراً در این نسخه «اتفاق» آمده ولی منظور ایشان اتقان بوده. این را تذکر داده‌اند.

در خلاصة المنهج وقتی می‌خواستند خلاصه کنند، فرمودند: خب در منهج الصادقین حفص اتقان دارد و ابوبکر هم خوب است اما حالا که می‌خواهم خلاصه کنم کدام را بیاورم؟ من که همه را نمی‌خواهم بیاورم. در آن جا فرموده‌اند:

> از قرائت معتبره بروايه بكر از عاصم كه در ميان عجم شهرتى تمام دارد اختصار خواهد رفت و ببعضى كلمات كه حفص را با او طريق مخالفت و معنى كلام بسبب آن اختلاف تغيير مى‌يابد اشارتى با او خواهد شد[4]

یعنی وقتی میخواستند خلاصه کنند شهرت حفص کمتر بوده، لذا خلاصهٔ المنهج را روی قرائت ابن عیاش پایهگذاری کردند. خب این هم برای آن زمان. ولی مرحوم مجلسی اول هر دو را ذکر کردهاند. این نکتهای که برخورد کردم.

شاگرد: رجحان در ضبط به چه معنا است؟ اینکه ضبط یکی کمتر و دیگری بیشتر است به چه معنا است؟

استاد: ایشان گفتند «در اتقان قرائت و ضبط آن». اگر راجع به حفص صحبت شد، از قدیم عدهای میگویند حفص ضعیف است. از ذهبی و دیگران و قبل از او این را میگویند. از سابق نقل شده که عدهای بودهاند که ابوبکر را بر حفص حسابی ترجیح میدادند. عدهای دیگر هم نه؛ در خود السبع ابن مجاهد هم هست که حفص را برتری میدادند. این اتقان و ضبط او برای همان قدیم است، چیزی نیست که ایشان الآن فرموده باشند.

شاگرد: منظورم این است که آیا احتمال میدادند اشتباه بنویسد یا خوب ضبط نکند؟ در ذهنیت الآن ما این هست که اشتباه نمی شده.

استاد: مثلاً میبینید ظرافت کاریهایی در خود جلسات اقراء پیش میآید که میگویند در اینجا حفص از عاصم بهتر آورده است. در ترجیحات این چنینی بحث کلیای هست که من در نکته سوم عرض میکنم. این روال از استدلالات برای خودش یک طیفی را تشکیل میدهد، موازی طیف دیگری از بعضی از قراء. یعنی از روز اول عدهای هستند که ریخت حرفشان اینها را بر نمی تابند؛ اینکه شما بگویید حفص از اتقان بیشتری برخوردار است. این را در نکته سوم عرض میکنم. ولی خب این را گفتهاند.

---

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحياء التراث) ج۲ ص۳۹۳

[2] لوامع‌صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه ج۴ ص۶۶

[3] تفسيرمنهج‌الصادقين‌فی‌الزام‌المخالفين ج۱ ص۵

[4]تفسير خلاصه منهج الصادقين، ج۱، ص: ۳

نمود تعدد قرائات منزله در روایات ذیل آیه«سأَلَ سائِلٌ بعِذابٍ واقِعٍ»

نکته دوم؛ تازه به این برخورد کرده‌ام. اگر یادتان باشد قبل از اینکه این مقاله تواتر نقل اجماع بر تواتر قرائات سبع را از مفتاح الکرامه شروع کنیم؛ شاید دو سال قبل بود؛ بحثی را شروع کردیم که دو یا سه جلسه شد و بعد هم نیمه کاره ماند. بحث خیلی خوبی هم بود. ان شاالله ادامه پیدا کند. همه به مرحوم کلینی نسبت می‌دهند که ایشان روایت حرف واحد را آورده است و حرف واحد را هم معنا می‌کنند به اینکه تنها یک قرائت درست است. گفتیم باید به حمل شایع در خود کافی ببینیم؛ مثلاً دو روایت در کافی می‌آید که هر دو را امام معصوم به خدای متعال نسبت می‌دهند و دو قرائت است. این نکته خیلی خوبی بود که از کافی نشان دهیم که مرحوم کلینی روایاتی را می‌آورند که در هر دو روایت از جانب معصوم علیه‌السلام به خداوند متعال نسبت داده می‌شود و حال اینکه خود ایشان حرف واحد را هم آورده‌اند. این مطلبی بود برای جمع بین آنها که آن وقت شروع شد. در فدکیه صفحه‌ای هم دارد.

در همین راستا در این هفته به مطلبی برخورد کردم؛ اگر شما هم برخورد کردید بفرمایید تا ما هم استفاده کنیم. من ذیل آیه شریفه مطالعه می‌کردم؛ «سأَلَ سائِلٌ بعِذابٍ واقِعٍ[۱]»؛ خب این آیه‌ای معروف است؛ مخصوصاً اینکه به‌خاطر ارتباطش با غدیر زندِ شیعه روشن است. الآن هر دو روایت در کافی شریف نیست اما دو روایت است که یکی در کافی است و یک در غیبت نعمانی است. هر دو هم از لسان عصمت است که برای ما نقل می‌شود. جالب است که شما این دو را ملاحظه کنید. یکی از آنها، دو لسان در دو جای کافی است. من سریع آدرس‌ها را می‌گویم و تنها بخش مورد نظر را می‌خوانم.

> عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى- سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ لِلْكافِرِينَ بِوَلايَةِ عَلِيٍّ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ ثُمَّ قَالَ هَكَذَا وَ اللَّهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ ع عَلَى مُحَمَّدٍ ص[۲]

این یک روایت کافی است. روایت دوم در خود کافی شریف در جلد هشتم، صفحه ۵۷، حدیث هجدهم:

> عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ جَالِساً إِذْ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ فِيكَ شَبَهاً مِنْ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَإٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ

> بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ...فَقَالَ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابِ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّ لَا نَقْرَؤُهَا هَكَذَا فَقَالَ هَكَذَا وَ اللَّهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص وَ هَكَذَا هُوَ وَ اللَّهِ مُثْبَتٌ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ ع فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِمَنْ حَوْلَهُ مِنَ الْمُنَافِقِينَ انْطَلِقُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ فَقَدْ أَتَاهُ مَا اسْتَفْتَحَ بِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ[۳]

«... اللَّهِ مُثْبَتٌ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ»؛ این از آن‌هایی است که قبلاً عرض کردم؛ روایتی بود که می‌فرمود: «ما فیه مِن قُرآنِکم حَرفٌ واحِدٌ[۴]»؛ اما چندین روایت هست که می‌فرمایند در مصحف شریف حضرت زهرا آیات قرآن کریم هست. معلوم می‌شود که مصحف به این مربوط می‌شود. آن روایت معنایی داشت که چندبار صحبت کردیم. این دو روایت را داشته باشید.

پس حضرت فرمودند: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»، این دو روایت هست و قسم هم همراه آن‌ها هست. حالا به کتاب غیبت نعمانی بیایید. صفحه ۲۷۲؛ البته در اصل مصدر کتاب یک سقطی دارد. در تفسیر البرهان مرحوم آسید هاشم بحرانی آن سقط نیست. لذا سؤالی که جواب داده‌اند چون شبیه هم بوده ساقط شده. من این روایت را از تفسیر برهان می‌خوانم.

> عن جابر، قال: قال أبو جعفر (عليه السلام): «كيف تقرءون هذه السورة؟» قال: قلت: و أي سورة؟ قال: سأل سائل بعذاب واقع. قلت: سأل سائل بعذاب واقع فقال: «ليس هو سأل سائل بعذاب واقع و إنما هو (سال سيل بعذاب واقع) و هي نار تقع بالثوية، ثم تمضي إلى كناسة، بني أسد، ثم تمضي إلى ثقيف، فلا تدع وترا لآل محمد إلا أحرقته»[۵]

زیبایی روایت غیبت نعمانی این است که خود امام علیه‌السلام ابتدا به ساکن سؤال می‌کنند. در روایتی که در کافی بود حضرت قسم خوردند، اما در اینجا خود حضرت ابتدا به ساکن سؤال می‌کند. جابر بن یزید می‌گوید:

«قال أبو جعفر (عليه السلام): «كيف تقرءون هذه السورة؟» قال: قلت: و أي سورة؟ قال: سأل سائل بعذاب واقع. قلت: سأل سائل بعذاب واقع»؛ یعنی به این صورت می‌خوانیم. این در تفسیر برهان است.

«فقال: «ليس هو سأل سائل بعذاب واقع و إنما هو (سال سيل بعذاب واقع) و هي نار تقع بالثوية»؛ ثویه کوفه. ادامه روایت را خودتان ببینید.

در آن روایت حضرت قسم خوردند که به این صورت نازل شده اما در اینجا خودشان سؤال می‌کنند که «کیف تقرئون»؛ شما چطور می‌خوانید؟ «سأل سائل» با همزه است. اما وقتی می‌گوید ما «سأل سائل» می‌خوانیم، حضرت می‌فرمایند نه، این «سال سیل» می‌باشد. این روایت غیبت نعمانی خیلی بحث دارد. الآن تنها با اشاره عرض می‌کنم. ببینید خود همین قرائت «سال»، قرائت قراء سبعه است. یعنی نافع که قرائتش مدنی است، «سأل» نمی‌خواند، می‌خواند «سال سائل». عاصم و کوفیین می‌خوانند «سأل سائل» اما نافع مدنی می‌خواند «سال سائل». خب در مصحفی که در آن زمان بوده «سائل» با الف نوشته شده بود که الآن در مصاحف ما با الف است؟ ای مثل خیلی از مواردیکه دیدید الف به‌صورت «یاء» نوشته می‌شود؟ خب اگر در آن جا الف ندانشته...؛ کما اینکه در

کتب تفسیر اهلسنت مفصل هست که «فی قرائة ابن عباس سال سیل». در قرائت قراء سبعه عرض کردم که دو تا قرائت هست: «سأل سائل» و «سال سائل». اما در تفاسیر میگویند قرائت ابن عباس «سال سیل» بود. در کتاب غیبت نعمانی میبینید که امام ابتدا به ساکن به جابر میفرمایند که شما چطور میخوانید؟ او که میگوید «سأل سائل»، حضرت نفی میکنند و میفرمایند «لیس هو سأل سائل بعذاب واقع، انما هو سال سیل» که بعد هم توضیح میدهند. اما چطور حضرت در حدیث دیگر قسم خوردند که «والله هکذا نزل»؟ بعد هم توضیح میدهند ربطی به آن ندارد و برای ثوبه کوفه است. ببینید چقدر روشن این دو حدیث میگوید تعدد نزول در اینجا امر پذیرفته شده است و محال نیست.

«سأل سائل، هکذا والله نزل»، حضرت میفرمایند آن طوری که شما میخوانید بهعنوان قرائت مفرده تنها نزول نیست، «انما هی سال سیل»؛ این هم یک نزول دیگری است که ملک وحی آورده است. نظیر این در خود کافی بود. روایاتی که دو قرائت را نسبت میدهند.

همانطور که قبلاً عرض کردم، علامه طباطبایی در همه تابان فرموده بودند اساساً عرض سنوی برای همین بود. عرض سنوی برای این بود که ملک وحی یک پایه را با ظرفیتهای بالا، دو جور میآورد. البته ما در هفت-هشت سالی که مباحثه کردیم حکمی که برای تعدد قرائات میتواند باشد را گفتیم؛ شاید بیش از هفت-هشت مورد شد. و همچنین تفاوت آن با استعمال لفظ در اکثر از یک معنا روشن شد. این هم نکته دوم بود که تازه برخورد کرده بودم. در اینجا دو روایت هست که در لسان معصوم علیهالسلام بهعنوان کلام خدا ذکر میشود. صفحهای که در فدکیه هست را اگر نگاه کنید، من بقیه آن را آوردهام؛ «سلام علی آل یاسین» و «سلام علی ال یاسین». خب هر دوی آنها نازل شده و ملک وحی آنها را آورده، جزء قراء سبعه هستند که متواتر هستند. اینها را قرائت کردهاند و با این دیدگاه یک امر صافی است.

شاگرد: در «سال سیل» احتمال اشتباه نسخه نمیرود؟ یعنی «سائل» باشد؟

استاد: «سال» که در قراء سبع هست. آن هیچ. اما در قراء سبعه «سال سیل» نداریم.

شاگرد: احتمال نمیرود که این «سال سیل» همان «سال سائل» باشد؟

استاد: اگر بود که «سائل» مینوشتند.

شاگرد: خب اینطور نوشتن ها که هست.

استاد: بله، این در نکته ی سومی که میخواهم بگویم هست.

---

[1]المعارج : ۱

[2]الكافي- ط الاسلامية ۱ ص۴۲۲

[3]همان ج ۸ ص۵۷

[4]همان ج۱، ص: ۲۳۹؛ ... إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ قُلْتُ وَ مَا كَانَ فِيهِ قَالَ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ اللَّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ... . مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ مُصْحَفٌ فِيهِ

[5]البرهان في تفسير القرآن ؛ ج۵ ؛ ص۴۸۵

لزوم تدریس کتاب شاطبیه و علم رسم المصحف در حوزه

نکته سوم این بود: مطلب خیلی اهمیت داری است. در جلسه قبل پیشنهادی را عرض کردم. خیلی خوب است که دو علم در حوزه کتاب درسی شود. اگر اینها کتاب درسی شود، مثل اینکه الآن ادبیات هست، آیندگانی که درسشان بر خواندن این دو کلاس شود، طور دیگری اطلاعات دارند؛ یعنی اینطور نیست که سالها بگذرد و این واضحات را اصلاً نشنیده باشند. یکی علم رسم المصحف بود. این کتاب را از این محققین چند جلسه قبل آوردم. ولی خودش علم مهمی است. یکی هم کتاب شاطبیه است. یعنی همانی که آقای شعرانی میفرمودند آن را نزد پدرم خواندم. آقای حسن زاده گفتند من نزد آقای شعرانی خواندم و وارد قم شدم آن را درس دادم. یعنی اینطور عنایت جدی شود. شاطبیه و رسم المصحف درسی شود فوائد خوبی دارد.

شاگرد: این پیشنهادی که میفرمایید مرجع ضمیرش خودتان هستید.

استاد: من که سنم الآن بالای شصت است، بالای پنجاه اینها را در مباحثه شروع کردیم. حتی من در آن جلسه گفتم من نمیتوانم بگویم از صفر شروع کردم. وقتی من اینها را شروع کردم زیر صفر شروع کردم. یعنی ذهنیتهایی مبانی و مضاد با اینها بود. یعنی اصلاً فضا به آن صورت بود. لذا عرض کردم من حرف شیخ الطائفه را در تبیان، چند سال به آن صورت معنا میکردم.

شاگرد: باز هم شروع شود خوب است.

استاد: از باب اینکه بهانه ای باشد که شروع شود، حرفی نیست. مانعی ندارد. ولی نیمه طبیب بلای جان است. نیمه طبیب نمیتواند کاری بکند. باید کسانی که خودشان استاد دیدهاند بگویند. شاطبیه متن سنگینی است. شما شعرش را بخوانید چیزی نمی فهمید. من مقدمه آن را ندیده بودم؛ بین مطالعات و جست و جوهای نرمافزاری که دیدم، گفتم این چیست؟! آدم اصلاً سر در نمیآورد. چون رمز است. اصلاً چیزهایی میگوید که همه آنها رمز است. آدم میگوید شارح چطور میخواهد اینها را از این در بیاورد! باید مقدمه آن را بخوانید و رمزهای آن را یاد بگیرید. یعنی اینطور کتابهای کلاسیک و غامض بوده! شهید ثانی شاطبیه را در اوائل جوانیشان میخواندند. خود شهید در شرح حال خودشان فرمودند. سندها را ذکر میکردند. صاحب معالم از جدشان و ... . اینها به شاطبیه سند داشتند و توضیح میدادند. در اجازات بحارالانوار هست.

شاگرد۲: برخی از مطالبی که در اینجا هست هنوز تمام نشده.

استاد: بله، اشکالاتی که در اینجا هست، هنوز واردش نشدهایم. اشکالات سنگینی است و باید از آنها بحث کنیم. ولی منظور من این است که نباید پای مرکبهای لنگ صبر کنید. اگر جوانان بخواهند معطل پیرمردهایی که نه کار کردهاند و برای چند سال بعد بگذارند، درست نیست. باید

اقدام شود و کتاب‌ها را بخرند و بیاورند و بحث کنند. کم‌کم کسی که درسش را خوانده و الآن حاضر الذهن است، بیاید و بگوید. نوارش ضبط شود و دیگران استفاده کنند. نمی‌دانم از شاگردان آقای حسن زاده که نزد ایشان شاطبیه خوانده هستند یا نیستند؛ حاضر هستند درس بدهند یا دادهاند یا نه، نمی‌دانم.

شاگرد: آقای شنقیطی که النشر را تحقیق کرده‌اند، طبیهٔ النشر را تدریس کرده‌اند، صوت‌هایشان هست.

استاد: بله.

تفاوت رفتار قراء مدنی و اندلسی با قراء عراقی در رابطه با احتجاج بر قرائات

علی ای حال آن چه که امروز میخواهم عرض کنم، نکتهای است که قبلاً گفته بودند و الآن میخواهم آن را تکمیل کنم. به نظرم آن نکته خیلی اهمیت دارد. من عرض کردم از روز اول در قرائات دو فضای اصلی بود. یکی در مدینه منوره ای حرمین بود و یکی هم در عراق بود. قرائة المدنیین و العراقیین.

همانی که ابو طاهر به سفیان بن عیینه میگفت[۱]؛ فضا به این صورت بود: «اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين». من عرض کردم رفتارهای این دو فضا اصلاً متفاوت بود. این را چند بار عرض کردم. یادآوری شود تا این نکته امروز را بگویم. رفتارهایشان به این صورت بود: کسانی که قرائتشان مدنی بود که نوعاً هم در غرب آفریقا مالکیه پرچم دار آن بودند تا امروز، ریخت کار آنها ریخت احتجاج نبود. لذا من عرض کردم شما یک نفر از بزرگان علوم قرائت اندلس که چقدر کتاب دارند و چقدر مطلب نوشتهاند، یک نفر پیدا کنید که کتاب الحجة فی القرائة نوشته باشد. اصلاً سبک آنها به این صورت نبود. میگفتند حجت نمیخواهد؛ متواتر است و سند داریم که حضرت به این صورت اقراء کردهاند، لذا حجت آن این است و حجت این آن است ندارد. این یک روش جا افتادهای بود. از خود نافع هم بود؛ گفت «وی اهل العراق تقیسون فی القرآن؟![۲]». یکی از اشکالاتی که میآورند همین است؛ میگویند مالک گفته «تقیسون». خب مالک درست میگوید؛ مالک نمیخواهد بگوید که آنها به متواتر عمل نمیکنند. میگویند چرا در فضای قرائات سراغ استدلال و احتجاج میروید؟! این غلط است. این یک راول بود که قبلاً توضیحش را عرض کردم. سبک قراء مدینه به این صورت بود. سنت بود. لذا احمد بن حنبل و مالک میگفتند قرائة نافع سنة.

این اشکال را قبلاً عرض کردم. نافع خواندهٔ «سلام علی آل یاسین»، الآن هم در غرب آفریقا که قرائت ورش دارند، همین را میخوانند. یادتان هست که چه عرض کردم؟ خود مفسرین میگویند آیه میگوید «انه من عبادنا المرسلین» اما شما میخوانید «سلام علی آل یاسین»؟! در این صورت باید «انهم» شود. عرض کردم نافع چه جواب میدهد؟ نافع میگوید اینها را به من نگویید، من که از خودم در نیاوردهام، من فقط نقل میکنم و تا حضرت میرسد. حضرت به این صورت خواندند. به من چه!

نافع اصلاً به دنبال این نیست که مرجع ضمیر «انه» چور در نمیآید. ولذا وقتی ابو العمرو بن العلاء بصری گفت «یقضی الحق»، نه «یقص الحق»، چون حکم متناسب با قضاء است، نه با قصاص. نافع گفت: «وی یا اهل العراق تقیسون فی القرآن؟!». من که «یقص» میخوانم سند دارم. تمام. من که در آن دست نبردهام. این دو راول خیلی مهم است. اگر نظرتان باشد در بسیاری از بحثها و سؤالاتی که برای شما پیش میآید اگر این دو راه که عرض میکنم یادتان باشد، سریع جواب را پیدا میکنید. لذا کتابهای احتجاج های قرائت برای عراق است. ابوعلی فارسی، ابن خالویه همه در بغداد بودند. فضا فضای اقراء کوفه و بصره است. در مغارب –اهل اندلس- دانی، سلیمان، مکی بن ابیطالب هیچکدام احتجاج ننوشته اند. اینها خیلی جالب است. اصلاً ذهن آنها در این فضا

کار نمی کرد. فقط قضای خود سنن و اقراء بود که ببینیم قرائت چیست.

---

[١]التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد (٨/ ٢٩٣)؛ حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل تدخل في السبعة الأحرف فقال لا وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم أقبل تعالى أي ذلك قلت أجزاك

[٢]جامع البيان في القراءات السبع (١/ ١٤٦)؛ حدثنا الأصمعي، قال: سمعت نافعا يقرأ يقص الحق [الأنعام: 57]، فقلت لنافع: إن أبا عمرو يقرأ يقض، وقال: القضاء مع الفصل، فقال: وي اي أهل العراق! تقيسون في القرآن.

وجود خطی دیگر غیر از خط مصحف عثمان در همان زمان کتابت مصحف

حال به این طرف بیایید؛ نکته‌ای که امروز می‌خواهم عرض کنم؛ در رسم المصحف اختلافی هست. اگر شما کتاب را نگاه کنید، همینطور می‌آیند و بعداً هم به حدیث مالک تمسک می‌کنند. مدعای آقایان این است: می‌گویند رسم المصحفی که بود و ناسخ عثمان نوشته بود، همینطور نوشتن تا زمان مالک رایج بود. یعنی حتی اگر شما برای خودتان نامه هم می‌نوشتید و حدیث هم می‌نوشتید، مانند مصحف می‌نوشتید. «الصلاه» را با الف نمی نوشتید. با واو می‌نوشتید. بعد می‌گویند از اینجا می‌گوییم که مالک گفته «اکتبوا علی الکتبة الاولی»؛ یعنی خط جدید در آمده و مالک گفته که با این خط جدید ننویسید. پس معلوم می‌شود که قبلاً یک خط بیشتر نبوده و آن هم خط مصحف بود. درحالی‌که در زمان مالک، خلیل بن احمد علم عروض را پایه ریزی کرد. خودتان در همین کتاب[۱] می‌گویید یکی از خطوط خط عروض است.

خط عروض یعنی فطری‌ترین خط؛ خط فطری چیست؟ هر چه که می‌گویید معادلش را بنویسید. نوشته مطابق با ملفوظ باشد. کتابت کاملاً مطابق با ملفوظ باشد و خالص. این فطری‌ترین کار است. نه اینکه یک لفظی را بگویید و شما در کتابت یک حرف اضافه بنویسید. یا حرفی را که گفته اید و همه می‌فهمند را بردارید. آقای غانم قدوری هم تحقیق کرده است، اما ذهن من اصلاً موافق با اینها نیست. حال شواهدش را می‌گویم. بحث خیلی خوبی است.

عرض من این است که در زمان خود عثمان، و قبل از او کتابت مصحف به این صورت نبود. اگر قرآن را به خط عروضی بنویسند همه می‌توانند بخوانند. چون به خط عروضی «الرحمن» را به این صورت می‌نویسند: «الررحمان»؛ حتی تشدیدها را دو تا می‌نویسد. مثلاً «أحدٌ» را «أحدن» می‌نویسد. وقتی شما در خط عروضی تنوین را اظهار می‌کنید و همه چیزها را می‌آورید، خیلی راحت‌تر خوانده می‌شود. آنها اگر می‌خواستند می‌توانستند قرآن را به این صورت بنویسند. به‌صورت احتمال عرض می‌کنم. به مالک گفتند به این صورت بنویسیم؟ گفت نه. اجازه ندارید؛ «اکتبوا علی الکتبة الاولی»؛ همانطوری بنویسید که روز اول نوشتند. آنها می‌گویند نه، این یعنی در زمان عثمان هیچ خط دیگری نبود. مردم هم بین خودشان نامه می‌نوشتند مانند مصحف می‌نوشتند. این شواهدی علیه این حرف است. بعداً از شواهد بحث می‌کنیم.

---

[۱]کتاب پژوهشی در رسم المصحف

التزام رعایت رسم المصحف عثمانی در مغرب عالم اسلام

چیزی که میخواستم عرض کنم این است: خیلی نکته جالبی است. در کتابی راجع به رسم المصحف به تفصیل دیدم، اما محققین این کتاب در ایران به این صورت باز نکردهاند. آن جا قشنگ باز کرده بود؛ همانطور که محضر شما گفتم تاریخ یک چیز خیلی مهم است. ایشان گفته بود مصاحف مشارقه با مصاحف مغاربه فرق میکند. خب دقت کنید. مغاربه، اندلس و الجزائر و مراکش و غرب آفریقا و اسپانیا هستند. به اینها مغاربه میگوییم. مشارقه عراق و حرمین و این طرف هستند. از قدیم دو مصحف داشتند. رسم المغاربه و ضبط المغاربه از قدیم فرق داشته با رسم و ضبط مشارقه. نکته جالب این است:

در مشارق که احتجاج مینوشتند و بحثها به این صورت بود، مصحف نویسی هم باز بود. یعنی دو جور مصحف میبینیم. مصاحفی که طبق خط عثمان بود؛ مثل عثمان طهای که الآن داریم؛ مصاحفی هم بود که طبق خط املائی بود. مثل زمان ما طاهر خوشنویس و عبد الرحیم و محمد علی خطاط اصفهانی که همه املائی بودند. یعنی «سمواات» را «سمواات» مینویسد و آن را «سموت» نمی نویسد. «مالک یوم الدین» را «مالک» مینویسد، «ملک» نمی نویسد و شما خودتان «مالک» بخوانید؛ به خلاف رسم المصحف عثمانی. خب در چنین فضایی در مشرق عالم اسلام که قرائتشان به نحو احتجاج بود و عراقیین بودند، در مصاحفشان و در رسم المصحف باز عمل میکردند. ملتزم نبودند. بعضی از مصاحف پیدا میشد که به خط املائی بود. و بعضی مصاحف به خط عثمانی بود.

اما در مغاربه ابدا یکی پیدا نمیشد. این خیلی جالب است. یعنی کسانی که مالکی بودند بهخاطر اینکه مالک فقهای آنها را نهی کرده بود، میگفتند که مالک نهی کرده است؛ میگفتند مفتی شما مالک است و مالک گفته «اکتبوا علی الکتبة الاولی». لذا در مغاربه -یعنی تمام منطقه اندلس و غرب آفریقا- نسبت به مصاحفی که داشتند حتماً مواظبت میکردند؛ مثلاً در «وَلا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ[۱]»، مواظبت میکردند «لشای» بنویسند؛ یک الف وسط «شیء» بگذارند. چرا؟ چون مالک گفته. این نکته جالبی است.

---

[۱] الکهف ۲۳

شواهد وجود دو خط در زمان عثمان و در نظریه ضعف خط عثمانی

چیزی که می‌خواهم نتیجه بگیرم این است: با توجه به نکته‌های به این جالبی که تاریخ رسم المصحف را جدا می‌کند، آقایانی که می‌گویند خط در زمان عثمان یک جور بوده و دو جور نبوده، با این توضیحی که عرض کردم، شواهد عدیده‌ای داریم که خط در زمان عثمان دو جور بوده است.

اول شاهد آن فطرت خط است. شما الآن اگر مصحف را ببینید، می‌بینید خلاف فطرت تلفظ و خواندن قرآن است. شما چطور می‌خواهید این را بخوانید و حال اینکه الف ندارد و این همه تفاوت در نوشتن دارد؟! عرض من در مقابل آقای غانم قدوری و همه این دسته، این سؤال است: قبل از خط نبطی، خط فینیقی برای اهل کنعان بود، خود شما می‌گویید که حتی حروف مصوت را جزء کلمه می‌نوشتند، مثل انگلیسی امروز که سَر و بَر کلمه هم جزء کلمه است. نه مثل فارسی و عربی که سر و بر را باید در تشکیل داخل کنید و اعراب گذاری کنید. وقتی خطی سابق وجود داشته و سر و بر را باید در تشکیل داخل کنید و اعراب گذاری کنید. وقتی خطی سابق وجود داشته و منفصل هم بوده، چطور شد خطی آمد که مثلاً در کلمه «ب ل غ»، باء و لام و غین کوچک شد و بهم چسبیدند؟! می‌توانستید مثل انگلیسی «ب ل غ» بنویسد و بین آن‌ها فاصله بگذارید. ای در برخی از دست خط‌ها هست که بین کلمات خط بلند می‌گذاشتند. برای اینکه دو کلمه از هم جدا شود ما امروزه فاصله می‌گذاریم اما آن‌ها به‌خاطر اینکه اشتباه نشود، خط بلندی می‌گذاشتند به این معنا که کلمه تمام شد و کلمه بعدی می‌آمد. این جدا نویسی در خط فینیقی اهل کنعان بود. بعد هم خط نبطی ای خط مسند که در یمن بوده، آمد. این‌ها بحث‌های مفصلی است که آقای دکتر غانم قدوری دارد.

من می‌خواهم از اینجا شواهد پیدا کنم و در ذهن من راجح این است: حتماً هم که می‌گویم یعنی حتما بحثی است. برای این است که بحث جلو برود. عرض می‌کنم که حتماً در زمان عثمان دو جور خط بوده و کاتب می‌توانسته طوری بنویسد که همه راحت بخوانند. اینطور نبوده که خط آن زمان خطی باشد که خلاف فطرت نوع بشر باشد. پس دو جور خط بوده، چون این خط خلاف فطرت بشر است.

چرا با اینکه آن خط بوده –آنچه که من عرض می‌کنم از قدیم در علوم قرآنی مدافع حسابی هم دارد؛ بیش از هزار سال- چرا با اینکه یک خط خوبی بوده، اما ناسخ عثمان آن را به رسم مصحف نوشت؟ از قدیم خودشان گفته‌اند: گفته‌اند جوری نوشت تا همه قرائات را سامان دهد. یعنی نوشت «ملک» تا آن‌هایی که «مالک» می‌خوانند وقتی به «ملک» رسیدند، استاد می‌گوید که «مالک» بخوان. اما اگر «مالک» بنویسد دیگر به کسی که «ملک» قرائت می‌کند نمی‌توانند بگویند «ملک» بخوان؛ چون «مالک» نوشته. لذا یک نظر قدیمی در علوم رسم المصحف جا گرفته و گفته‌اند یکی از فوائد بسیار مهم رسم المصحف عثمانی این است که ریخت کتابت طوری است که قرائات را سامان می‌دهد. یعنی مقرئی هفت گانه و ده گانه با این رسم می‌توانستند قرائت خودش را به شاگرد خودش آموزش بدهد.

تحمل قرائات مختلفه، علت انتخاب خط مصحف عثمان

تحمل قرائات مختلفه، علت انتخاب خط مصحف عثمان

این نکته بسیار مهمی است، و لذا مغاربه بر رسم المصحف مواظبت داشتند؛ مالک هم که گفته «اکتبوا» یعنی اگر بخواهید به خط جدید بنویسید جبرا مطابق یکی میشود و بعضی از قرائات از بین میرود، لذا مالک گفت نه. به این خاطر است که وقتی از او میپرسیدند، قرائات دیگر را هم اجازه میداد و میگفت مصحف را همینطور بنویسید. حالا شما کتب رسم المصحف را نگاه کنید. میگویند رمز رسم المصحف با اینکه بعضی از جاهایش خیلی عجیب و غریب میآید، برای این بوده که تمام قرائات مختلفه را سامان دهد.

شاهد اول: «سلام علی آل یاسین»

«آل یاسین» را ببینید؛ تمام مصاحفی که عثمان نوشته بود؛ تفسیر را ببینید؛ تمام مصحف هایی که عثمان به مکه، کوفه، شام و ... فرستاده بود «سلام علی ال یاسین». یعنی «آل» حتماً منفصل بود. در تمام مصاحف ناسخ عثمان آن را جدا نوشت. چرا؟ بخاطر اینکه کسی که «آل یاسین» میخواند اگر متصل نوشته بود، دیگر نمیتوانست «آل یاسین» بخواند. جدا نوشت تا کسی هم که قرائتش «آل یاسین» بود بتواند «آل یاسین» بخواند. بعد چه کار کرد؟ گفت مقرای که سندش «ال یاسین» است، میخواند «ال یاسین». همچنین در آیه «فَمَا لِالَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ[1]»، «ل» جدا است. یکی از فنون مهم رسم المصحف انفصال و اتصال است؛ کاتب کجاها وصل کرده و کجاها منفصل نوشته و چرا.

---

[1] المعارج : ۳۶

شاهد دوم: «اهدنا الصراط المستقیم»

خب دیدگاه‌های ساده همین است؛ یکی می‌گوید بی سواد بوده‌اند؛ خط ضعیف بوده و ... . عده‌ای دیگر می‌گویند این رسم هم به امر جبرئیل بود و توقیفی است. طرفداران حسابی دارد و امر خدا است. نه اینکه ناسخ نوشته باشد. این آقایانی هم که بینا بین گرفته‌اند یک طیفی را تشکیل می‌دهند. یکی از آن‌ها همین است. مثلاً خود ابن جزری هم می‌گوید: وقتی در سوره مبارکه حمد به «صراط» رسید، چه کار کرد؟ با «صاد» نوشت. و حال آنکه همانطور که در عروه هم داریم «یجوز قرائة الصراط بالسین و الصاد»، و قراء سبعه هم برخی به سین خوانده‌اند و برخی به صاد، خب چرا ناسخ به صاد نوشت؟ برای در این آقایان عرض می‌کنم؛ آیا این حرف درست است که بگوییم در زمان عثمان وقتی عرب ها برای خودشان هم نامه می‌نوشتند، اگر می‌خواستند صراط بنویسند با صاد می‌نوشتند. خب غلط می‌گوییم. اگر کسی وارد باشد؛ حتی اگر به دکتر غانم قدوری بگوییم می‌گوید که راست می‌گوییم، وقتی زمان عثمان عرب در نامه هایشان به این صورت می‌نوشتند، آن‌ها به سین می‌نوشتند چون این کلمه اصلاً با صاد نبود. لغت‌ها را ببینید. الآن هم صراط را با سین می‌نویسید و معنا می‌کنید.

خب چرا به صاد نوشت؟ ابن جزری و سائرین توضیح دادند؛ گفتند ناسخ گفت من می‌دانم که در خط باید به سین نوشت، اما ما قرائت صاد هم داریم؛ اگر من به سین بنویسم قرائت صاد کلاً محو می‌شود. من به صاد می‌نویسم ،ولی خلاف لغت است، برای اینکه قرائت صاد حفظ شود و سین هم که زبان عرب است و همه می‌خوانند.

پس مقری وقتی به «اهدنا الصراط» می‌رسد، ولو از قراء سبع است، مثلاً سه نفر از آن‌ها می‌گوید ای شاگرد من صاد بخوان؛ «اهدنا الصراط». مقرای که سین می‌خواند می‌گوید درست است که با صاد نوشته اما تو سین بخوان. چرا می‌تواند سین بخواند؟ چون زبانشان است. اینها مطالب بسیار مهمی در این فضا است.

شاهد سوم: «رحمت الله» و «بقیت الله»

شاگرد: اخباری که در مورد نگارش «تابوت» دارند را چطور توجیه می‌کنید؟ طبق اینکه کدام شهر چطور می‌خواندند و چطور بنویسیم را چطور توجیه می‌کنید؟

استاد:بله، من «رحمت الله» را بگویم تا «تابوت» معلوم شود. الآن هر کسی که آیه «فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ[1]» را می‌بیند، آیا دیده کسی «رَحمَةِ الله» بخواند؟! ندیده اید. شنیده‌اید یا نشنیده‌اید؟! نه. احتمال می‌دهید که در طول تاریخ کسی «رحمه الله» بخواند؟! نه. خب چرا اسخ به تاء نوشته؟ مثلاً در «يَوْمَ الْقِيامَةِ» چرا به «ة» نوشته است؟ یا در «بقیت الله» چرا با تاء نوشته است؟ همین «تابوت» تاء کشیده است. در «یوم القیامة» عند الوصل احدی دیده‌اید که «یوم القیامه» بخواند؟! نه، ولی چرا اسخ به «ة» نوشته است؟ رمزش این است که اسخ مراعات وقف را می‌کرده و می گفته خودتان می‌دانید که باید با «تاء» بخوانید لذا من «تاء» نمی نویسم. من برای وقتی که مهم است و برای وقتی که بخوانید «الی یوم القیامه» با «ة» نوشته ام. یعنی برای تبیین حال وقف اینطور نوشتم، چون هیچ عرب و حتی غیر عرب آشنا به عرب، «یوم القیامة» را وقتی کسره بدهد «ه» نمی‌خواند، اما برای مراعات حال وقف «ة» نوشته شده است.

خب در «تابوت» و «آثار رحمت الله» چطور است؟ نکته همین مراعات وقف است. زید بن ثابت که جزء قراء مدینه بود، وقتی «تابوت» را وقف می‌کردند در لسان خودشان می‌گفتند «التابوه». در «بقیت الله» روی «بقیت» وقف می‌کرد می‌گفت «بقیه». وقتی وصل می‌کرد می‌گفت «بقیت الله» اما وقتی وقف می‌کرد می‌گفت «بقیه». کما اینکه ما اینطور هستیم. اما لسان قریش به این صورت بود که وقتی وقف می‌کرد می‌گفت «بقیت». وقتی قریش وقف می‌کرد روی «ت» وقف می‌کردند؛ «رحمت». لذا وقتی اختلاف شد گفت «اکتبوا علی لسان قریش»، نگفت «اکتبوا علی کتابة قریش». در جاهای دیگر قریش و شما متفق هستید که وقتی وقف می‌کنیم می‌گوییم «یوم القیامه»، خب اسخ «ه» می‌نویسد، مراعات للوقف». وقت وصل هم که خودتان «ت» می‌خوانید. اما درجایی‌که بین قریش و آنها اختلاف می‌شد می‌گفتند «اکتبوها علی لسان قریش». البته باید به آن چه که الآن عرض کردم مراجعه شود. در قرائات و حالات وقفش. من الآن این را از روی اعتبار رسم گفتم. نه از مراجعه به کتابی مثل النشر. ان شالله مراجعه هم می‌کنم و عرض می‌کنم.

---

[1]الروم : ۵۰

مواظبت بر رسم المصحف در مغاربه و عدم پایبندی به آن در مشارقه

پس نکته اصلی عرض من که باید راجع به آن تحقیق کنید، این است: در مغاربه همانطوری که بر قرائات مواظبت می‌شد –دون الاحتجاجات و الترجیحات- همانطور مواظبت می‌شد بر نوشتن مصحف به رسم‌الخط عثمانی. به‌خاطر قول فقیه‌شان که هم گفته بود: «قرائة النافع سنة» و هم گفته بود: «اکتبوا علی کتبة الاولی». می‌گویند مالک امام مالکیه است و ما هم انجام داده‌ایم. با این خصوصیت چه اتفاقی افتاد؟ نکته مهم این است؛ به‌خاطر محافظت همین‌ها، کتابت در طول تاریخ یک فن بسیار مهمی نزد مغاربه بود؛ نوشتن کتاب‌های رسم المصاحف. یعنی چون مغاربه روی مصحف عثمانی و طوری که او نوشته بود تعبد داشتند، صدها کتاب نوشته‌اند. این‌که عرض کردم تراث عظیمی است، خیلی جالب است. همینطور در طول تاریخ که از قرن اول شروع شد، همینطور کتاب نوشتند تا برای مسلمانان توضیح بدهند ناسخ عثمان اینها را چطور نوشته است و رسم او قیاسی نیست، قیاس نکنید بر رسم المصحف؛ در نوشتن مصحف انگیزه داشته؛ اینها را به یک دلیلی به این صورت نوشته است. شما به اینها دست نزنید و بر آن محافظت کاری کنید. لذا در رسم المصحف کتاب‌ها نوشته‌اند.

سؤال من برای هفته بعدی این است: آیا در منطقه عراق که رسم المصحف باز بود و قیاسی هم می‌نوشتند، کتاب‌هایی در رسم المصحف داریم یا نداریم؟ محرک خوبی برای بحث است. یعنی در فضای عراق همانطوری که قرائاتشان احتجاجی بود، خیلی نیاز نمی دیدند که بر رسم المصحف مواظبت کنند. خب می‌گفتند وقتی می‌دانید که قرائت این است درست بنویس. چرا غلط بنویسی؟! آن هم غلطی که ناسخ بی سواد آنطور نوشته و تو هم دنبال او بروی؟! در اینجا دو نظریه مهم مطرح می‌شود.

فوائد رسم المصحف عثمانی در کتاب « پژوهشی در رسم المصحف»

من صفحه این کتاب را می‌گویم و شما خودتان نگاه کنید. «اهمیت رسم المصحف» در صفحه پنجاه. کتاب پژوهشی در رسم المصحف. تا صفحه هفتاد و چهارم که می‌گویند یکی از فوائد مهم محافظت بر مصحف–همین مصحفی که شما از خط عثمان طه دارید- این است که شما می‌توانید با همین خط بر یک قرائت اقتصار نکنید. یعنی می‌بینید خود رسم تاب این را دارد که همراهش قرائات دیگر را بخوانید. پس حفظ قرائات یکی از فوائد این رسم المصحف است. بعداً مه می‌گویند که شش قاعده دارد. رسم المصحف مشتمل بر شش قاعده است. هفته قبل مه اشاره کردم؛ ششمی آنها در این جلسه مقصود من است؛ ششمی این است که از خصوصیات مهم قاعده رسم المصحف عثمانی تحمل چند قرائت است. صفحه صد و نوزده است؛ «موارد دارای دو قرائت». یعنی یکی از فوائد بسیار مهمی که در رسم المصحف هست، جاهایی است که دو قرائت دارد ... . مثال مه میزنند. «یخدعون» و «یخادعون». «خلفوا» و «خالفوا». ان‌سخ حتماً در اینجا «الف» را نیاورده است. چرا؟ چون وقتی الف را نمی‌آورد مقری می‌تواند به شاگردش بگوید در اینجا «یخادعون» بخوان. کسی مه که قرائتش «یخدعون» است، می‌تواند بگوید «یخدعون» بخوان.

لذا است همانطور که شیخ طوسی مه می‌گویند «ملک» در تمام مصاحف «ملک یوم الدین» است؛ حتی یکی از آنها «مالک» ننوشته اند، اما قرائت «مالک» و «ملک» بسیار متداول است. مورد دیگر «وَاعَدْنَا مُوسَی[1]» است که «وعدنا» مه هست. اینها را آورده‌اند وان شالله ملاحظه کنید.

---

[1] الاعراف ۱۴۲

رسم کلمه « موسی »

شاگرد: به نظر می‌رسد برخی از موارد اختلاف نوشتار توجیه ندارد. مثلاً در یک صفحه «سامری» را با الف نوشته و صفحه بعدی بدون الف نوشته است. مثلاً «ابراهیم» هایی که در سوره بقره هست، بدون الف است... .

استاد: آیا به این صورت هست یا نه؟ مثلاً «موسی». خب فطرتا کلمه «موسی» با الف است، اما چرا آن را با «یاء» نوشته است؟ دیدی که می‌گویند. ما قرائت «موسا» داریم و همه هم «موسا» می‌خوانند اما قرائت منتسبی داریم که با امالـه است و «موسیِ» می‌خوانند. او با «یاء» نوشت به این دلیل که همه که «موسا» می‌خوانند و مقری هم که می‌توانست بگوید «موسا» بخوان. اما مقرایی که «موسیِ» می‌خواند، در «موسا» نمی‌تواند بگوید «موسیِ» بخوان. لذا او با «یاء» نوشت. همان جا در «سامری» باید ببینیم در قراء و روایاتشان، دو قرائت با سند هست که در دو جا در اقراء تفاوت هست یا نه.

شاگرد: سؤال من این است که آیا پیامبر در این صفحه «سامری» را یک جور خوانده‌اند و در صفحه دیگر طور دیگری خوانده‌اند؟

استاد: ولو به قرائت جدا.

شاگرد: یعنی به یکی به این صورت یاد داده‌اند و به دیگری طور دیگری یاد داده‌اند.

استاد: من این را نمی‌دانم، باید به دنبالش برویم. از سؤالاتی است که باید به‌دنبال آن برویم. این چیزی که شما می‌فرمایید مطلب خوبی است. البته در اینکه اصل مصحف عثمان محفوظ هست، بحث‌های گسترده‌ای شده است. الآن که «سأل سائل» را عرض کردم، «ساءل»، الف داشته یا ندا‌شته؟ امام که در اینجا می‌فرمایند «انما وعظ سال سیل»، مویدِ این است که در آن مصحف الف نبود، و لذا حضرت که نمی فرمودند «سال سیل» و ابن عباس هم «سال سیل» نمی گفت. ولی الآن در مصاحف ما از دانی گرفته تا سلیمان همه «سائل» ضبط کرده‌اند.

قول اهل سنت در تفاوت مصحف ابوبکر و عمر با مصحف عثمان

شاگرد۲: از نظر زمانی همه این ناسخ ها قبل از قراء بوده‌اند؟

استاد: بله، در سال بیست و هفت ای بیست و هشت نوشته شد.

شاگرد۲: یعنی قبل از نسخ ناسخ ها ما هیچ قرائتی نداشتیم؟

استاد: قرائات سینه به سینه بود. حافظ بودند.

شاگرد۲: منظورم این است که هنوز تعدد نبوده؟

استاد: بود. صاحب جواهر از مسالک نقل کردند که از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تعدد بوده.

شاگرد۲: سؤال من این است که اگر ناسخ این کار را نمی کرد؛ مثلاً «ملک» را «مالک» می‌نوشت، در اینجا استاد قرائت به شاگردش چطور می‌خواست بگوید؟ الآن ما می‌گوییم او به این صورت نوشت ات آن‌ها بتوانند همه وجوه را در نظر بگیرند، اما اگر به این صورت نمی نوشت آن‌ها در زمان ای داد چه کار می‌کردند؟

استاد: ببینید آن چه که اساس اقراء بود، تلاوت بود.«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ[1]». یعنی «من حفظ القرآن»؛ حفاظ از استاد و از شخصی که اقراء کرده بود، الفاظ آیه را حافظ بودند .

شاگرد۲: ولو آن چیزی که حفظ کرده در کتاب نیست، چیز دیگری است.

استاد: مهم ترش آنی است که اهلسنت می‌گویند؛ وقتی به نوشتن شروع کردند به این دلیل بود که در یک درگیری پانصد نفر از حفاظ کشته شدند. می‌گفتند اگر این حفاظ از بین بروند، قرآن محو می‌شود، لذا گفتند که مکتوب کنیم تا محفوظ بماند. یعنی در بین صدر اول اسلام اساس قرآن به حفظ ها بود. «لا یغسله الماء».

شاگرد۲: این حفظ ها با نسخ ناسخ ها برابری داشته ای نداشته؟ اگر برابری نداشت می‌گفتند آن چه که در سینه‌ها هست معتبر است؟

استاد: یکی از مطالبی که می‌گویند این است؛ من قبلاً هم عرض کردم در همه این‌ها سؤال و اشکال هست، ولی الآن حرف‌ها را می‌گویم. می‌گویند عمر و ابوبکر که قرآن را جمع کردند، سعی‌شان بر این بود که سبعة احرف را بیاورند. در زمان عثمان چون اختلاف شد و «یکفّر الناس بعضهم بعضاً» شد، عثمان کاری کرد که این سبعة احرف مصحف عمر را بازتاب ندادند. به ناسخ گفت طوری بنویس تا این اختلاف‌ها پیش نیاید. ولی تا ممکن است قرائات از بین نرود. طبری این را توجیه می‌کند، با حرف‌هایی که قبلاً گفته شد. بنابراین برای اینکه اختلاف نشود سبعة احرف مصحف ابوبکر و عمر را برداشت، درعین‌حال برای اینکه کل قرائات از بین نرود، به ناسخ دستور داد که به این صورت بنویس؛ یعنی تا ممکن است آن چه که از قرائات مقرئی و صحابه در سینه‌های آن‌ها هست محفوظ بماند. آن وقت به‌همین‌نحو منتقل شد و تا زمان قراء سبعه آمد. همه قراء سبعه در قرن دوم بودند. توسط صحابه و تابعین به قراء سبعه منتقل شد.

---

[1]العنكبوت : ۴۹

تأثیر رسم المصحف در اقراء قرائات مختلفه توسط نافع

این نکته یادم رفت بگویم؛ خود نافع که نسبت به قرائات اینطور تعبد داشت، از چیزهای جالب کار او این بود که نقل شده بهراحتی مینشست و همه قرائات را اقراء میکرد. چرا؟ چون آنها بر این مصحف مواظبت میکردند و رسم المصحف به نافع اجازه میداد که همه قرائات را اقراء کند. نه فقط قرائت مختار خودش را. این هم نکته خوبی بود.

شاگرد: به نظرم قبلاً اشاره کرده بودید.

استاد: نه، منظورم با رسم است. پیوند اینها مهم است. نافع آن کار را میکرد اما این رسم هم به او کمک میکرد.

تراثی عظیم در قرائات ورای سبع و عشر

شاگرد: البته این رسم نه مانع و نه جامع است. یعنی الآن ظرفیتی بیش از اینها دارد.

استاد: بله، لذا این جزری گفت «ما یحتمله». یعنی جامع قرائات نیست ولی مانع دو قرائتی که مانعة الجمع نباشند، نیست.

شاگرد: مثلاً در همین آیه «قالُوا إِنْ هٰذانِ لَساحِرانِ[1]»، حتی الف را هم ننوشته اند. من در کتب مفصل که نگاه کردم ندیدم کسی «لسحران» خوانده باشد.

استاد: چرا؟ چون قرائت به سماع است.

شاگرد: من فکر میکنم که در اینجا یک قرائتی بوده که از دست رفته است.

استاد: آن خودش بحث مفصلی دارد. لذا شهید ثانی فرمودند اهل فن میگویند قرائات متواتره منحصر در سبع و عشر نیست. این شواهد خوبی دارد. من قبلاً عرض کردم. اگر بعداً جلو بروید می‌بینید؛ یعنی ما قرائاتی داریم که از عشر نیست، چه عشر صغری و چه عشر کبری و چه حتی به نحو اندار. یعنی حتی به نحو شذوذ هم منتسب به عشر نیست اما شواهدی از رسم المصحف و از غیر عشر دارد. این خیلی جالب است. دیروز من عرض کردم که ما یک تراث عظیمی داریم که اگر مبادی آنها صاف شود عالی است، یکی از آنها همین است. این جنی عالم بزرگی است، احساس کرد که با کاری که این مجاهد کرد بخش مهمی از تراث السالمی از بین میرود، لذا فوری آمد محتسب را نوشت. بعد گفت خودش میخواست که بنویسد –راست هم میگوید- ولی چون نرسید که بنویسد، من مینویسم. المحتسب این جنی برای چیست؟ برای این است که تمام قرائات شاذه ای که در سبع و عشر نیست را بیاورد و آنها را سامان بدهد و آنها محو نشوند. الآن هم این معجم های قرائات برای همین است.

---

[1]طه : ۶۳

عدم تبعیت قرآن از قواعد کتابت عربی

شاگرد: کتاب‌هایی هست که قواعد کتابت را نوشته‌اند؛ مثل ادب الکاتب یا کتاب ابن حاجب. طبق بیانی که الآن داشتید کسانی که کتابت کرده‌اند اصلاً ملتزم به این قواعد نبوده اند؟

استاد: نه، خود ابن حاجب می‌گوید که «رسم المصحف لایقاس علیه». یکی از چیزهای معروف است. خط قیاسی همانی است که یاد می‌دهند. در شرح نظام بود، در صرف شافیه بود. در آن جا یاد می‌دهند. این خط قیاسی است. خط قیاسی هم استثنائاتی دارد. یعنی برای عدم لبس و ... رسوباتی از قبلی ها در آن هست. ولی خودشان می‌گویند شما به آن چه که در مصحف نوشته شده نگاه نکنید. ما که قیاسی به شما یاد می‌دهیم، شما همینطور بنویسید. شما در نوشته‌هایتان رسم المصحف را نیاورید. مثل الآن که «زکات» می‌نویسید با الف می‌نویسید، نه با واو. اما قرآن کریم «زکات» را با واو نوشته است. چرا؟ دلیل آن را گفته‌اند. تمام اینها را در کتاب‌های مفصل بیان کرده‌اند.

رسم المصحف و علم اعداد

حتی برای آن رموز الهی آوردهاند. مثل علوم غریبه، اینها را دارند. من اولین بار از فرمایش علامه طباطبایی در مهر تابان دیدم. مثلاً در «الله» میتوانستند یک الف بگذارند. میتوانستند یک «لام» و یک تشدی بگذارند. اما چرا دو لام گذاشتند و حال آنکه یک تشدی بیشتر نیست؟! و چرا الف را نیاوردهاند؟! ایشان در حروف میگویند که خود عدد کلمه جلاله «الله»، شصت و شش است. وقتی عدد در کار میآید دیگر نمیتوان گفت «الف» بگذار یا نگذار. یعنی خود شصت و شش حساب دارد. من میخواهم همه جوانب را عرض کنم. کسانی که در علوم غریبه هستند میگویند خود این نوشتن مهم است.

والحمد لله رب العالمین